

مدیر مدرسه مشکلات اندیشه گل کاشت

بالا و پایین می پرد و میان اشک و گریه می خندد. نمی تواند روی پا بایستد چرخ می زند، می خندد ، پدر را در آغوش می کشد و با صدای بلند فریاد می زند: خانم مدیر بابام اومد. خانم مدیر ممنونم.

به گزارش خبرنگاران گروه جامعه گزارش خبر، زنگ آخر بود . معلم پای تخته نوشت فستیوال ورزشی مدرسه همین جمعه با حضور پدران در ورزشگاه برگزار می شود و او بغضش را فرو داد. بچه ها که رفتند سرش را روی میز گذاشت و شانه هایش با هر هق هقی بالا و پایین رفت.

خانم مدیر وقتی ماجرا را فهمید به او گفت: قول می دهم که بیاید... هر کاری بتوانم می کنم اصلا به هر که بشود رو می زنم تا بیاید. دلم روشن است دختر جان پدرت می آید... قول می دهم.

غم دختر از نبود پدر

خانم آتشی مدیر مدرسه مشکلات اندیشه در یکی از شهرستان های استان یزد است. او می گوید: بچه های مدرسه را مثل بچه های خودم دوست دارم. هر وقت غمی در چشم کودکی ببینم فوراً او را در آغوش می کشم و هر کاری از دستم برآید برای رفع غصه اش انجام می دهم.

چند وقتی بود که یکی از شاگردانم گوشه گیر شده بود و مثل همیشه شاداب نبود. شش سال است که در مدرسه ما درس می خواند و همیشه جزو شاگردان خوب ما بوده است اما چند وقتی بود که لبخند این بچه را ندیده بودم و همین مرا نگران می کرد. آن روز وقتی گریه او را دیدم از طریق معاون مدرسه پیگیر ماجرا شدم و فهمیدم که پدر این دختر به دلیل مشکلات مالی به زندان افتاده و این غم بزرگ، او را به هم ریخته است.

ارزشمند همچون همدلی

خانم مدیر می گوید: ۱۲ سال است که جشن روز پدر و مادر را با هم برگزار می کنیم چون معتقدیم که اگر مختص پدران یا مختص مادران باشد کودکی که یکی از آن ها را ندارد دلشکسته می شود. یادم است چند سال پیش پدر یکی از دانش آموزان فوت شده بود و بچه های آن کلاس با هماهنگی هم فقط از مادرانشان خواسته بودند که در مراسم شرکت کنند و هیچ کدام از پدران آن کلاس نیامدند. باور من و بچه های مدرسه من این است که همدلی از هر چیزی با ارزش تر است و ساعتی شادی ارزش رنجیدن یک دوست را ندارد.

امسال با نگاهی به پرونده بچه ها متوجه شدیم که خوشبختانه پدران همه بچه ها در قید حیات هستند بنابراین تصمیم گرفتیم که فستیوال ورزشی بین پدران و دختران برگزار کنیم. از دو ماه پیش هماهنگی ها انجام و برنامه ها چیده شد تا اینکه متوجه شدیم یکی از دانش آموزانمان گوشه گیر شده و حالش خوب نیست و بعد فهمیدیم که پدرش به دلیل مشکلات مالی در زندان است.

از همان روزی که متوجه ماجرا شدم به این دانش آموز قول دادم که تمام تلاشم را برای حضور پدرش در برنامه انجام دهم. اولین کاری که کردم صحبت با رییس زندان ها بود. از او خواستم به پدر این دانش آموز دو روز مرخصی بدهند تا در برنامه دخترش شرکت کند اما آن ها گفتند نمی شود. با والدین یکی از دانش آموزانمان که از نظر حقوقی صاحب نفوذ بود صحبت کردیم تا قضیه را دنبال کند اما او هم پس از پیگیری به ما گفت که چون شاکي خصوص دارد آزادی اش امکان پذیر نیست.

اگر آه بکشد...

دلم آرام نمی شد و نمی توانستم چشمان گریان این دختر را ببینم با خودم می گفتم اگر آه بکشد تمام کار خیر ما زیر سوال می رود من چطور این برنامه را اجرا کنم؟

از طرفی بچه های مدرسه دو ماه بود که برای این فستیوال تمرین کرده بودند و برای این جشن اشتیاق زیادی داشتند. خلاصه یک روز نمونه فیلمی از فستیوال های ورزشی برگزار شده در این خصوص را به نزد معاون دادستان بردم و از او خواهش کردم که برای دو ساعت هم که شده اجازه حضور این پدر را به ما بدهند اما او هم گفت که چون شاکي خصوصی است نمی توانیم این اجازه را به این پدر بدهیم و از نظر قانونی ایراد دارد اما گویا این فیلم و گفتگو ها آن ها را تحت تاثیر قرار داده بود چون جلسه ای برگزار کرده بودند تا ببینند چطور می شود چند روزی به این پدر مرخصی بدهند. بالاخره با هماهنگی های انجام شده قرار بر این شده بود که با گرفتن وثیقه ای (خیلی کمتر از میزان بدهی) این پدر برای چند روز آزاد شود.

اصلا نمی توانم شادی این دختر ۱۱ ساله را هنگامی که پدرش را در مراسم دیدم برایتان توصیف کنم . مثل ابر بهار اشک می ریخت و از شادی بالا و پایین می پرید. محکم مرا در بغل گرفته بود و فقط می گفت خانم مدیر ممنونم... خانم مدیر ببین بابام اومد... من هم پا به پایش اشک ریختم و در گوشش گفتم کسی از ماجرا خبر ندارد چیزی نگو تا بچه ها متوجه نشوند.

خانم مدیر در ادامه می گوید: پدر خانواده دو فرزند دختر دارد یکی ۱۱ ساله و دیگری ۴ ساله است. مشکلات مالی متعددی گریبانگیرشان شده و حال و روز خانواده چندان مساعد نیست. ما با کمک هم مقداری پول جمع کردیم و در تلاش هستیم تا با کمک خیرین مابقی بدهی را هم فراهم کنیم و این پدر را به خانه برگردانیم. من معتقدم که آدم ها نان قلبشان را می خورند. اگر خوب باشی و محبت کنی خدا جواب خوبی ات را می دهد. از دادستان محترم هم بسیار سپاسگذارم که روی معلم را زمین نزد و شادی را به قلب این دختر برگرداند.